

تحلیل انتقادی درک قانون‌گذار از مرور زمان تعقیب

دکتر محمدعلی بابایی*
دانشگاه بین‌المللی امام خمینی^(ره)

چکیده

مرور زمان به عنوان یکی از موجبات سقوط دعوی عمومی معمولاً به سه نوع تقسیم می‌شود: مرور زمان شکایت، مرور زمان تعقیب و مرور زمان اجرای حکم. در قوانین قبل از انقلاب مرور زمان صریحاً بیان شده بود و انواع آن نیز از مقررات قانون مجازات عمومی و قوانین دیگر قابل استنتاج بود. بعد از انقلاب اسلامی تاسیس مرور زمان با ایراد شرعی مواجه و نهایتاً در سال ۱۳۷۸ ضمن مواد ۱۷۳ و ۱۷۴ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری، در پاره‌ای از جرایم پذیرفته شد. در ماده ۱۷۳ قانون یاد شده در کنار مرور زمان شکایت، سخن از مرور زمانی به میان آمده است که هیچ‌گونه شباهتی با مرور زمان تعقیب ندارد. مضافاً بر این که چنین مرور زمانی با فلسفه پذیرش مرور زمان در تعارض بوده و از منظر جرم‌شناختی نیز محل ایراد است. در این مقاله تلاش شده است مرور زمان تعقیب به دلیل درک غیر متعارفی که قانون‌گذار و بعضاً قضات از این تاسیس دارند، با توجه به فلسفه پذیرش مرور زمان، اجرای عدالت و جرم‌شناسی مورد نقادی قرار گیرد.

واژه‌های کلیدی: ۱. مرور زمان کیفری ۲. مرور زمان تعقیب ۳. اطلاع دادرسی ۴. بزه دیده ۵. بزه دیده شناسی حمایتی.

* استادیار گروه حقوق

۱. مقدمه

وقتی در خصوص امر مهمی قانون وجود ندارد، تمام دغدغه عدالتخواهان آن است که قانونی برای تنسيق و تنظيم این مهم تدوین شود تا شاید به مدد این مقرر، کار مردم به سامان رسد و انتظام عمومی و امنیت اجتماعی برقرار گردد. این آمال و آرزوها - که همانا ضرورت وجود قانون است - برای هر عدالتخواهی طبیعی است. اما چنانچه قانونی تدوین گردد که با فلسفه وجودی خود در تعارض باشد، چنین قانونی روح و جان عدالت پرور خواستاران قانون را آزرده خواهد کرد.

اگر قانون با هدف ضابطه مند کردن برخی روابط اجتماعی متولد شود، ولی با هدف عالی عدالت - که همانا مراعی داشتن حقوق شهروندان است - در تعارض بوده و حقوق آن‌ها را نادیده بگیرد، آیا آرزوی هر انسان عادل و آزاده نداشتن چنین قانونی نخواهد بود؟

با توجه به مطالب فوق به نمونه‌ای از اقدام قانون‌گذار قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸ در خصوص مرور زمان تعقیب اشاره می‌شود، تا ابعاد مختلف حقوقی، فلسفی و جرم‌شناختی آن تبیین و ایرادات آن جهت اصلاح در قانون‌گذاری آتی مد نظر قرار گیرد.

در کتاب‌های آیین دادرسی کیفری، مرور زمان به عنوان یکی از مسقطات دعوای عمومی ناشی از جرم، مورد بحث قرار گرفته است. نویسندگان حقوقی صرف‌نظر از اینکه برخی قواعد مرور زمان را از جمله قواعد شکلی و برخی دیگر آن را از جمله قواعد ماهیتی حقوق جزا تلقی کرده‌اند، تقسیماتی ارائه نموده‌اند. (فلچر، ۳۷: ۱۳۸۴)

برخی مرور زمان جزایی را شامل: مرور زمان تعقیب و مرور زمان اجرای مجازات دانسته‌اند. (جعفری لنگرودی، ۱۹۴: ۱۳۶۷)

برخی دیگر مرور زمان را در امور جزایی به مرور زمان شکایت، تعقیب و مجازات تقسیم نموده‌اند. (آشوری، ۱۲۰: ۱۳۸۷) از نظر این نویسندگان، منظور از مرور زمان شکایت، گذشت مدتی است که پس از آن، امکان طرح شکایت علیه متهم وجود ندارد، همانند آنچه که در ماده ۴۸ قانون مجازات عمومی مصوب ۱۳۵۲ پیش بینی شده بود^۱ و یا آنچه که در حال حاضر در ماده ۱۱ قانون صدور چک ملاحظه می‌شود.^۲

ماده ۱۷۳ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری، ضمن

توجه به این نوع از مرور زمان، تصریح دارد: "در جرایمی که مجازات قانونی آن از نوع مجازات بازدارنده یا اقدامات تامینی و تربیتی باشد و از تاریخ وقوع جرم تا انقضاء مواعد مشروحه ذیل تقاضای تعقیب نشده باشد ... تعقیب موقوف خواهد شد ..."

با توجه به عبارت فوق، ملاحظه می‌شود که مبدأ مرور زمان شکایت، تاریخ وقوع جرم است.

نوع دیگری از مرور زمان که در ماده ۱۷۴ قانون صدرالاشاره، مورد توجه قرار گرفته، مرور زمان مجازات است.^۳ منظور این است که چنانچه پس از صدور حکم قطعی محکومیت، مجازات کلاً درباره محکوم علیه اجرا نشده یا به نظر بعضی از علمای حقوق، فقط قسمتی از آن اجرا شود و مهلت‌های مذکور در قانون سپری شود، اجرای مجازات حتی در صورت دستیابی به مجرم، امکان پذیر نیست. (همان، ۲۱۰)

موضوع اصلی این نوشتار مرور زمان تعقیب است که در آثار نویسندگان حقوقی یا اساساً مورد توجه قرار نگرفته و یا اینکه بسیار مبهم و کلی بیان شده است. منظور از مرور زمان تعقیب، سپری شدن مدتی است که پس از آن، متهم را نتوان تعقیب کرد. (همان، ۱۰۹) منطقی‌مبدأ این نوع مرور زمان با توجه به دلایلی که خواهد آمد تاریخ آخرین اقدام تعقیبی است.

حال باید دید درک بعضی از علمای حقوق و همچنین برداشت قانونگذار قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸ از این نوع مرور زمان چگونه است؟

از نوع تقسیم بندی بعضی از نویسندگان حقوقی که مرور زمان را شامل: مرور زمان تعقیب، صدور حکم و مجازات می‌دانند، (مدنی، ۴۹۹: ۱۳۷۸) استنباط می‌شود که در نظر آن‌ها، مرور زمان تعقیب در بر گیرنده همان مفهوم مرور زمان شکایت است. بدین معنا که چنانچه بعد از گذشت مدتی، پرونده منتهی به صدور حکم نشود، دیگر قابل پیگیری نیست. در واقع چنانچه رسیدگی به پرونده خاصی طولانی شود و قبل از صدور حکم، مواعد مورد نظر قانونگذار سپری شود، چنین پرونده‌ای قابل پیگیری نبوده و مرجع قضایی مکلف به صدور قرار موقوفی تعقیب است. برداشت اخیر از مرور زمان، دقیقاً منطبق است بر آنچه که ماده ۱۷۳ قانون یاد شده به اشتباه آن را مسقط دعوی عمومی تلقی کرده است. زیرا این نوع مرور زمان با فلسفه پذیرش تاسیس مرور

زمان در تعارض است. اهمیت این مقاله در این است که علی رغم مبرهن بودن ایرادات ماده ۱۷۳ قانون فوق‌الاشاره در خصوص مرور زمان تعقیب، از یک سو این امر در لایحه قانون آیین دادرسی کیفری جدید مورد غفلت قرار گرفته و از سوی دیگر در پیش نویس لایحه قانون مجازات اسلامی با همین ایرادات فعلی و شاید بیش از آن، خودنمایی می‌کند.^۴ لذا ضرورت یادآوری مؤکد این مطلب به دست اندرکاران تدوین لوایح فوق‌الاشاره قبل از تصویب نهایی آن‌ها، احساس می‌شود.

علاوه بر این، بر خلاف آنچه که انتظار می‌رفت، قضات در موارد زیادی به استناد این قانون، قرار موقوفی تعقیب صادر و موجبات تضییع حقوق جامعه و بزه دیده را فراهم نموده‌اند. لذا یادآوری ایرادات ماده ۱۷۳ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸ از جهت فلسفه پذیرش مرور زمان و مبانی بزه دیده شناسی حمایتی ضروری به نظر می‌رسد.

۲. فلسفه پذیرش مرور زمان تعقیب

مرور زمان تعقیب در واقع مرور زمانی است که به دلیل عدم تعقیب متهم و معطل ماندن پرونده، موجب سقوط حق تعقیب جامعه نسبت به مرتکب جرم می‌شود. این امر طبیعی است، زیرا فلسفه پذیرش مرور زمان به عنوان یکی از موجبات سقوط دعوای عمومی این است که:

۱. با گذشت زمان اضطراب ناشی از ارتکاب جرم که دامنگیر جامعه بوده تسکین می‌یابد. جامعه جرم را به تدریج فراموش کرده و بدین جهت تعقیب مجدد متهم و مجازات وی سبب می‌شود که خاطره ارتکاب جرم دوباره در اذهان عمومی زنده شود و آرام ناشی از اختلال در نظم عمومی که با گذشت زمان التیام پذیرفته اچفاء گردد. (همان، ۲۰۵) بنابراین زمانی که پس از تعقیب متهم، پرونده به دلایلی از قبیل عدم پیگیری شاکی خصوصی - در جرایمی که ابتکار عمل تعقیب آن بیشتر با شاکی است - به فراموشی سپرده شده است و مدت مدیدی از آن گذشته، ضرورتی به تجدید تعقیب، احساس نمی‌شود.

۲. پس از تعقیب بزه‌کار چنانچه دلایل اثباتی بصورت کامل ارائه نشده و پرونده نیز پیگیری نشود، جمع‌آوری دلایل اثبات اتهام پس از گذشت سال‌ها، عملاً غیر ممکن

خواهد بود و یا لاقلاً دلایلی که جمع آوری خواهد شد، اثبات کننده نخواهند بود. طبیعی است محکوم کردن متهم به اتکای دلایل مشتبه و غیر قطعی جدید، با اجرای عدالت که مبنای قواعد حقوقی است، سازگاری ندارد.

۳. عدم تعقیب مستمر متهم، این حق را ایجاد می‌کند که دیگر مورد پیگرد قانونی قرار نگیرد و ناتوانی یا عدم اقدام به موقع و بی‌مبالاتی و عدم کارایی دستگاه عدالت کیفری به حساب متهم گذاشته نشود. بنابراین جامعه یا شاکی که قادر به واکنش مناسب و به موقع نسبت به متهم نبودند، نباید پس از گذشت مدتی بتوانند متهم را تعقیب نمایند. گشودن مجدد پرونده و ادامه آن پس از حصول مرور زمان باعث می‌شود در بسیاری از مواقع سرنوشت متهمان نگون بخت بازیچه اراده و تمایل شاکی باشد. بطوری که هر زمانی که شاکی مایل نبود پرونده را معطل رها کند. لذا پذیرش مرور زمان تعقیب باعث خواهد شد که سرنوشت تعقیب متهمان تابعی از خواسته‌های همیشگی شاکی نباشد.

۴. متهمی که تحت تعقیب قرار گرفته و مدت مدیدی از آخرین اقدام تعقیبی وی سپری شده است، در اغلب موارد اقدام به تشکیل خانواده نموده و یا شغلی را احراز می‌کند. حال اگر پس از تشکیل خانواده و اشتغال متهم مجدداً به بهانه ادامه ی تعقیب، محدودیت‌هایی به وی تحمیل گردد، چه بسا ممکن است پایگاه خانوادگی و اجتماعی خود را از دست بدهد. این امر با هدف غائی تعقیب متهم و اجرای مجازات او که همانا باز پذیر کردن مجرم است، منافات دارد.

بنا به دلایل فوق، سقوط دعوای عمومی در صورت حدوث مرور زمان بطور عام و در مرور زمان تعقیب به طور خاص، قابل پذیرش است. حال با این توجهات و دلایل، مرور زمان مورد نظر ماده ۱۷۳ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری قابل نقد و بررسی است.

۳. نقد مبنایی مرور زمان

همان‌گونه که اشاره شد عده‌ای از نویسندگان، قسمتی از ماده ۱۷۳ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری را که تصریح دارد: "... از تاریخ وقوع جرم تا انقضا مواعد مشروحه ذیل تقاضای تعقیب نشده باشد" مرور زمان

تعقیب می‌دانند، (ساریخانی، ۱۰۵: ۱۳۸۱) در حالی که این نوع مرور زمان در واقع همان مرور زمان شکایت یا مرور زمان شروع تعقیب است. همین نویسندگان ادامه ماده ۱۷۳ را با این عبارت که "... یا از تاریخ اولین اقدام تعقیبی تا انقضاء مواعد مذکور به صدور حکم منتهی نشده باشد، تعقیب موقوف خواهد شد ..."، مرور زمان صدور حکم تلقی کرده‌اند.

این نوع مرور زمان صرف‌نظر از این که در منابع معتبر حقوقی ناشناخته است، با فلسفه و دلایل پذیرش مرور زمان نیز منافات دارد. معنای پذیرش این نوع مرور زمان این است که اگر متهم تحت تعقیب قرار گیرد و اقدامات تعقیبی و تحقیقی در پرونده به طور مستمر ادامه یابد و شاکی و دادستان نیز هیچگونه تعلل و کوتاهی در پیگیری به موقع پرونده ننموده باشند، اما روال قانونی پرونده و اقدامات وقت گیر قضایی موجب اطاله دادرسی و تاخیر در صدور حکم گردد، جامعه و شاکی حق خود را در تعقیب مجازات مرتکب، از دست خواهند داد. این امر برخلاف فلسفه پذیرش مرور زمان بوده و در واقع با فلسفه وجودی خود در تعارض است. زیرا:

۱. اگر بپذیریم که با گذشت زمان و عدم پیگیری پرونده اضطراب ناشی از جرم فروکش کرده و جامعه جرم را فراموش نموده، در نتیجه تعقیب مجدد متهم موجب احیاء اضطراب ناشی از اخلال و نظم عمومی خواهد شد، باید یادآوری کرد که پیگیری مستمر و دائم پرونده توسط نماینده جامعه یا شاکی خصوصی، مانع از این امر خواهد شد که چنین جرمی فراموش شده تلقی شود. طبیعتاً اضطراب ناشی از آن نیز بدلیل پیگیری دائم، در جامعه فروکش نکرده است. بدین ترتیب صرف گذشت زمان و تاخیر در صدور حکم در حالی که پرونده همواره در حال پیگیری بوده، نباید موجب عدم تعقیب مرتکب گردد.

۲. در توجیه پذیرش تأسیس حقوقی مرور زمان گفته شد که دلایل اثبات جرم در زمان صدور حکم بدلیل گذشت مدت طولانی در دسترس نیستند، لذا تحصیل و جمع آوری دلیل غیر واقعی، صدور حکم عادلانه را غیر ممکن می‌سازد. حال در جایی که دلایل ارتکاب جرم در پرونده مضبوط بوده و این ادله در حال ارزیابی باشد و به دلیل پیگیری مستمر پرونده هیچگاه فاصله‌ای بین جمع آوری دلایل حادث نگردد، طبعاً صدور حکم به استناد چنین دلایلی غیر عادلانه نخواهد بود.

۳. اگر عدم اقدام به موقع یا بی مبالاتی شاکی موجب سپری شدن مدت زمان طولانی شود، می‌توان استدلال کرد که قصور شاکی موجب اطاله دادرسی و ضمانت اجرای آن نیز عدم قابلیت تعقیب متهم است. ولی در جایی که هیچ‌گونه تعللی از سوی شاکی در تعقیب متهم صورت نگرفته باشد و بر عکس با جدیت پیگیر پرونده بوده، صرف گذشت زمان که لازمه برخی پرونده‌های پیچیده است، نباید موجب عدم تعقیب متهم گردد.

بنا به دلایل فوق عقل، منطق و عدالت اقتضاء می‌کند، اگر متهم تحت تعقیب قرار گرفته و نماینده جامعه و شاکی مستمرا با جدیت تعقیب متهم را دنبال نمودند، پرونده فراموش شده تلقی نگردیده و اضطراب ناشی از جرم به فراموشی سپرده نشده است. صرف تاخیر در صدور حکم که ناشی از ابعاد پیچیده پرونده یا ناشی از ابهامات قانون و تفاسیر و سلايق قضایی است، نباید موجب سقوط حق جامعه در تعقیب و مجازات مرتکب شود.

برای تبیین موضوع ذکر مثالی ضرورت دارد. شخصی در تاریخ ۱۳۸۰/۱/۱ بدون پرداخت حق انشعاب آب و برق و گاز، مبادرت به استفاده غیر مجاز از آب و برق و گاز متعلق به تاسیسات نظامی می‌نماید. جرم منظور بلافاصله کشف و متهم تحت تعقیب قرار می‌گیرد و پرونده مستمرا پیگیری شده و در جریان است. به دلیل ماهیت موضوع استعمال مرجع قضایی از ادارات متعدد ضرورت پیدامیکند. بعلت حدوث اختلاف در صلاحیت بین دادرسی نظامی و دادرسی عمومی، مرجع حل اختلاف صلاحیت، مداخله می‌نماید. نهایتا قرار مجرمیت صادر و کیفرخواست تنظیم و پرونده به دادگاه صالح ارسال می‌شود. دادگاه اقدام به تعیین وقت نموده و بدلیل نقص تحقیقات دادرسی پرونده را مجدداً جهت تکمیل تحقیقات به دادرسی عودت می‌دهد و این روند قضایی موجب می‌شود که پرونده ظرف مهلت ۵ سال منتهی به صدور حکم محکومیت نشود. به استناد ماده ۱۷۳ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری، متهم قابل تعقیب نخواهد بود. در واقع پرونده‌ای که همواره در جریان بوده و مستمرا دستورات قضایی نسبت به آن صادر شده است، صرفا بدلیل طولانی بودن روند دادرسی، با صدور قرار موقوفی تعقیب مواجه می‌شود.

اطاله دادرسی که بعضا ناشی از عملکرد قانون‌گذار و در مواردی نیز ناشی از

عملکرد یا اشتباهات دستگاه قضایی است، نباید موجب نادیده گرفته شدن حق جامعه و در خیلی از موارد موجب تضییع حق شاکی گردد.

این نوع مرور زمان که در قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری ۱۳۷۸ به عنوان یکی از موارد سقوط دعوای عمومی پذیرفته شده است، در واقع جلوه‌ای از اطلاع دادرسی است. پذیرش این نوع مرور زمان به عنوان یکی از مسقطات دعوای عمومی، جایگاه کسانی که مرور زمان را به عنوان یکی از موارد سقوط دعوای عمومی نمی‌پذیرند، تقویت می‌کند. زیرا عملاً باعث می‌شود که حق جامعه و شاکی در تعقیب متهم بدلیل وجود زمینه‌های اطلاع دادرسی در قوانین و ساختار دستگاه عدالت کیفری نادیده گرفته شده و مفری برای بعضی از بزهکاران که آشنا به فنون تطویل دادرسی هستند، باشد. هرچند ممکن است گفته شود، عدم تعقیب متهم به دلیل شمول مرور زمان از جهت انتظام عمومی و در راستای تأمین منافع جامعه است ولی در جایی که بی دقتی قانون‌گذار زمینه را برای عدم تعقیب آن هم به لحاظ اطلاع دادرسی فراهم می‌کند، به حقوق جامعه و اعاده نظم مختل شده، لطمه می‌زند. حال باید دید آیا رویه قضایی این ایراد قانونی را تعدیل کرده است یا خیر.

۴. موضع رویه قضایی

مرجع قضایی قانون‌گذار نیست، بلکه مجری قانون است و باید چنان حکم کند که قانون مقرر کرده است. اجرای این تکلیف نیز باید مستند به قانون باشد تا دو طرف دعوی و مراجع تجدید نظر به صراحت مستند حکم را دریابند و قاضی نیز خود را در صدور رای آزاد نبیند. مبانی حکم، تضمین مهمی برای حق و اقتدار قانون در دادگاه است و اهمیت آن تا حدی است که اصل ۱۶۶ قانون اساسی نیز به آن امر کرده است. (کاتوزیان، ۱۵۳: ۱۳۸۳) حال با توجه به تکلیف فوق، اگر قانون بر خلاف اصول و قواعد کلی حقوق باشد، چه باید کرد؟ اصول حقوقی، قواعدی است که از عمق جامعه ریشه گرفته و پایه‌های آن را می‌توان در اصول اخلاقی و مذهبی و آداب و رسوم همگانی یافت.

قانون اگر صراحت داشته باشد، قابل احترام بوده و نمی‌توان به بهانه اجرای یک قاعده کلی متن آن را تغییر داد. ولی اگر بر خلاف اصول عالی عدالت باشد، در عمل

کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد. نه اینکه قضات بر خلاف صراحت آن عمل نمایند، بلکه در عمل آن را فراموش می‌کنند. (داوید، ۱۱۶: ۱۳۶۱)

رویه قضایی در مفهوم شکل کلی تصمیم مکرر قضایی که در موارد مشابه به لحاظ الزام معنوی با قانونی مبنای صدور حکم مرجع قضایی قرار می‌گیرد، (مدنی، ۳: ۱۳۸۳) همواره کهنگی قوانین را حل کرده و قانون را با توجه به مقتضیات زمان و مکان تفسیر می‌نماید.

عدالت در بسیاری از مواقع در قالب قانون نیست، بلکه نظر علمای حقوق و رویه قضایی است که قانون غیر عادلانه را عادلانه جلوه می‌دهد. (داوید، ۶۲: ۱۳۶۱)

با این وصف، رویه قضایی در جایی که قانون صریح باشد صرفاً بیان‌کننده پیام قانون‌گذار است و وظیفه قاضی نیز بدلیل بی‌نیازی از تفسیر چندان مشکل نیست. ولی آنجا که متن صریح قانون را نمی‌تواند بیابد و قانون صراحت لازم را ندارد، مشکلات بروز می‌کند و رویه قضایی رفته رفته عدم صراحت قانون را تبیین می‌نماید.

درخصوص مرور زمان مورد نظر این مقاله، آنچه مسلم است اینکه ماده ۱۷۳ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری صراحت دارد. لذا جایی برای تفاسیر و برداشت‌های گوناگون نیست تا بتوان به مدد شکل‌گیری رویه قضایی ایراد آن را مرتفع ساخت. همان‌گونه که گفته شد رویه قضایی در جایی که قوانین ابهام، سکوت، تراحم تناقض و تعارض داشته باشند، تبیین‌کننده حکم قانون خواهد بود و در مانحن‌فیه قانون صراحت دارد. قبلاً متذکر شدیم که اگر قانون با اصول عالی عدالت در تعارض باشد، انتظار این است که چنین قانونی اساساً متروک واقع شود یا کمتر مورد استناد قرار گیرد. اما متأسفانه علی‌رغم این که مرور زمان مورد بحث، بر خلاف اصول عالی عدالت است، در بسیاری از موارد مورد استناد قضات قرار گرفته و در عمل این بی‌عدالتی را عینیت بخشیده است. ذکر تنها چند نمونه از آراء این امر را اثبات خواهد کرد.

الف- در پرونده کلاسه ۵۳/۷۶ شعبه ... دادگاه عمومی تهران به موجب دادنامه شماره ۶۰۰ مورخ ۸۱/۹/۳ چنین استدلال کرده است: "در خصوص شکایت مورخ ۷۴/۷/۹ آقای (م) مبنی بر تحصیل نامشروع وجه چک بر علیه آقای (ع) ... دادگاه صرف نظر از فقدان دلیل اثباتی، نظر به این که از تاریخ تقدیم شکواییه تا حال اقدامات

انجام یافته منتهی به صدور حکم و اتخاذ تصمیم نشده و با توجه به نوع بزه و انطباق آن با بند ب ماده ۱۷۳ قانون آیین دادرسی کیفری، قرار موقوفی تعقیب متهم را صادر و اعلام می‌نماید ..."

ب- در پرونده کلاسه ۱۴۳۰/۸۴ شعبه ... دادگاه تجدید نظر استان تهران ضمن دادنامه شماره ۱۲ اینگونه استدلال کرده است: "... دادگاه با توجه به تاریخ وقوع جرم و اینکه اصل جرم خیانت در امانت در تاریخ ۸۰/۱/۱۷ واقع شده و بلافاصله تحت تعقیب قرار گرفته‌اند و با توجه به انقضا مدت زمان مورد نظر قانون‌گذار در بند ب ماده ۱۷۳ و عدم صدور حکم بدوی تا آن زمان به استناد بند ب ماده ۱۷۳ قانون آیین دادرسی کیفری، موضوع مشمول مرور زمان بوده است، لذا با نقض رأی بدوی قرار موقوفی تعقیب تجدید نظر خواه را صادر و اعلام می‌نماید."

ج- طبق رای شماره ۱۱۳۳ مورخ ۸۲/۸/۴ شعبه ... دادگاه تجدید نظر استان تهران اینگونه استدلال نموده است "... تجدید نظر خواهی آقای محمد بطرفیت خانم طاهره نسبت به دادنامه شماره ۴۸۰ صادر از شعبه ... دادگاه عمومی تهران وارد است. زیرا ده سال از تاریخ اعلام شکایت گذشته و موضوع مشمول مرور زمان شده است، لذا دادگاه تجدید نظر به استناد ماده ۱۷۳ قانون آیین دادرسی کیفری ضمن نقض دادنامه صادره، قرار موقوفی تعقیب متهم را صادر می‌نماید ..."

در آراء متعدد دیگری نیز با همین استدلال قرار موقوفی تعقیب متهمان صادر شده است. بدین ترتیب ملاحظه می‌شود که مراجع قضایی بجای پیمودن طریق متعارف که همانا متروک گذاشتن چنین قوانین نا عادلانه است، بدلیل استمرار در استناد به این قانون، عملاً موجبات شکل‌گیری رویه قضایی را در این زمینه فراهم کرده است. البته منظور این نیست که قضاوت در مقام رسیدگی عملاً قانون را نقض نمایند، بلکه با استدلال‌های حقوقی و منطقی حساسیت مراجع تجدیدنظر و نهایتاً قانون‌گذار را به نواقص قانون برانگیزند. رویه قضایی که رسالت عینیت بخشیدن به هدف عالی عدالت را در پرتو قوانین بی روح دارد، می‌تواند با متروک گذاشتن قوانین غیر عادلانه، قانون‌گذار را به تکاپو وا دارد تا در مقام اصلاح فوری آن بر آید، نه اینکه با عمل مستمر به چنین قوانینی، موجب بی‌توجهی به ایرادات قانون گردد. شاید این موضع غیر متعارف رویه قضایی با عث شده است که در پیش نویس لایحه قانون مجازات

اسلامی متن ماده ۱۷۳ قانون آیین دادرسی کیفری با همین ایرادات تکرار شود.

۵. آخرین اقدام تعقیبی؛ مبدا مرور زمان تعقیب

منظور از مبدا مرور زمان، تاریخ شروع آن است. مبدا مرور زمان شکایت، تاریخ وقوع جرم و مبدا مرور زمان اجرای مجازات، تاریخ قطعیت حکم است. اما در خصوص مرور زمان تعقیب، منطقی باید تاریخ آخرین اقدام تعقیبی یا تحقیقی به عنوان مبدا تلقی شود و نه تاریخ اولین اقدام تعقیبی.

ماده ۵۱ قانون مجازات عمومی ۱۳۵۲ در مورد مبدا مرور زمان تعقیب تصریح داشت "جریان مرور زمان به وسیله هر اقدام تحقیقی یا تعقیبی که توسط مقام صلاحیت دار به عمل آمده باشد، اگر چه هنوز مرتکب معلوم نباشد قطع می‌گردد. مدت قبلی مرور زمان‌هایی که قطع شده به حساب آورده نمی‌شود".

ماده ۳۱ قانون استخدام قضات مصوب ۱۳۰۶ نیز مبدا مرور زمان تعقیب انتظامی قضات را تاریخ وقوع تخلف یا آخرین اقدام تعقیبی، تعیین نموده بود. (قربانی، رای ۴۲، ۱۳۷۱، ۵۸/۲/۲۸ هیات عمومی دیوان عالی کشور)

رویه قضایی سابق نیز دقیقاً مصادیق آخرین اقدامات تعقیبی یا تحقیقی را که به نوبه خود مبدا مرور زمان تعقیب دیگر و قاطع مرور زمان تعقیب قبلی بود، بیان نموده بود و عقیده بر این بود که اقدامات تعقیبی یا تحقیقی قاطع مرور زمان، باید دارای سه شرط باشد: (۱) این اقدامات مربوط به دعوای عمومی باشد، ثانیاً: اقدامات از سوی مقام صلاحیت دار قانونی صورت گرفته باشد، (۲) اقدامات انجام شده صحیح باشد. (زراعت، ۵۲۳: ۱۳۸۴)

مصادیق اقدامات تحقیقی یا تعقیبی که می‌توانست مبدا مرور زمان جدید برای امر تعقیب تلقی شود، متعدد بودند، بطوری که بازجویی از متهم و مقدمات بازجویی از وی از قبیل احضار متهم، احضار شاهد برای تحقیق یا معاینه محل، اقدام باز پرس مبنی بر احضار شاکی برای اخذ توضیح لازم، از جمله این اقدامات تلقی می‌شدند.^۱

قانون‌گذار در سال ۱۳۷۸ بدون توجه به سابقه این تاسیس حقوقی، بجای این که مبدا مرور زمان تعقیب را تاریخ آخرین اقدام تعقیبی بداند، مبدا آن را به خطا، تاریخ اولین اقدام تعقیبی قرار داده است.

پذیرش این مبدا برای مرور زمان مبین این نکته است که قانون‌گذار به اشتباه از اطاله دادرسی، به مرور زمان تعبیر و آن را مسقط حق جامعه در تعقیب و مجازات مرتکب دانسته است. اگر قانون‌گذار در صدد احیاء تاسیس حقوقی بر می‌آید، لازم است مبانی و سابقه قانونی آن را مد نظر قرار دهد، امری که قطعاً از دید قانون‌گذار قانون آئین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امر کیفری، پنهان مانده است.

۶. نقد جرم شناختی

اقدام قانون‌گذار در نادیده گرفتن نقش بزه دیده در فرآیند عدالت کیفری، ممکن است از ابعاد مختلفی مورد بحث قرار گیرد. اما در این مقاله، اقدام قانون‌گذار قانون آئین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری در اسقاط حق بزه دیده به دلیل تاخیر در صدور حکم، از منظر بزه دیده شناسی حمایتی مورد توجه قرار می‌گیرد. با این توضیح که بزه دیده شناسی به عنوان دانشی نسبتاً نو پا به بررسی نقش بزه دیده در رویداد جنایی می‌پردازد. مطالعه روابط بین بزه دیده و بزه‌کار زمینه مساعدی را برای تولد رشته جدیدی از جرم شناسی بنام بزه دیده شناسی فراهم آورده است. البته این نوع مطالعات که در ارتباط با تبیین عمل جنایی و نقش بزه دیده در فرآیند شکل‌گیری عمل مجرمانه است، به بزه دیده شناسی علمی شهرت دارد.^۷ اما رویکرد دیگر بزه دیده شناسی با عنوان بزه دیده شناسی حمایتی بر این ایده مبتنی است که جامعه و سیاست جنایی و نظام عدالت کیفری باید در تمام سطوح سیاستگذاری تقنینی، قضایی، اجرایی و مشارکتی حقوق بزه دیده را به رسمیت شناخته و تدابیر خاصی برای تامین این حقوق بکار بندد.

حساسیت موضوع حمایت از بزه دیده و ارتباط ناگسستنی آن با فرآیند کیفری ضرورت توجه به نقش و جایگاه بزه دیده را در این فرآیند اجتناب‌ناپذیر می‌سازد. چرا که ارتکاب جرم و رخداد بزه‌دیدگی در واقع منجر به مراجعه بزه‌دیده به دستگاه عدالت کیفری خواهد شد و بزه دیده به عنوان کنشگر اصلی پدیده مجرمانه در فرآیند کیفری، استحقاق برخورداری از حمایت‌های حقوقی، قضایی و اجرایی را پیدا می‌کند. (ابراهیمی، ۹۱: ۱۳۸۴)

از آنجا که نقش بزه دیده در به جریان انداختن فرآیند عدالت کیفری انکارناپذیر

است، اجرای عدالت نباید منحصر به مجازات بزهکاران شود، بلکه این فرآیند مستلزم توجه به حقوق بزه‌دیده نیز می‌باشد. (رایجیان اصلی، ۹۶: ۱۳۸۴)

علاوه بر اسناد منطقه ای^۸ و اعلامیه‌های سازمان ملل متحد^۹ که حمایت از بزه‌دیده را مورد تاکید قرار داده اند، بسیاری از کشورها نیز سیاست جنایی خود را همسان با رعایت حقوق متهم به سوی شناسایی حقوق بزه‌دیده نموده‌اند. نمونه‌ای از این حمایت‌ها که ارتباط مستقیم با موضوع این نوشتار دارد، در پیشنهاد شماره ۳۷ گروه کاری خانم ماری نوتل لینمان به قانون‌گذار فرانسوی، دیده می‌شود.^{۱۰} با توجه به محتوای این پیشنهاد تاکید شده است: چنان‌چه بنا به دلایلی که مرتبط با بزه‌دیده است، پرونده با وقفه مواجه شود، در صورت پیگیری مجدد بزه دیده، دادگاه مکلف است پرونده را به جریان انداخته و صرفاً در صورت وجود دلایل محکم و خاص می‌تواند از به جریان انداختن پرونده امتناع نماید.

هرچند در قانون آئین دادرسی کیفری مقررات حمایتی غیر منسجمی در رابطه با بزه دیده وجود دارد، ولی این حمایت در ماده ۱۷۳ قانون مورد بحث، دیده نمی‌شود. در حقوق ایران ماده ۷۲۷ قانون مجازات اسلامی، سخن از جرایمی به میان آورده است که جز با شکایت شاکی خصوصی قابل تعقیب نیستند. ماده ۴ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری ۱۳۷۸ جرایم را از حیث اقامه دعوی و تعقیب به سه دسته تقسیم کرده است که تعقیب دو دسته از آن‌ها منوط به شکایت شاکی است.

در حال حاضر عبارت اخیر بند الف ماده ۳ قانون اصلاح موادی از قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱ تاکید دارد. "... اقدامات دادسرا در جرایمی که دارای جنبه خصوصی است، با شکایت شاکی خصوصی شروع می‌شود..."^{۱۱} صرف‌نظر از ایراداتی که عبارت فوق دارد، در جرایم دارای جنبه خصوصی، دخالت شاکی لازمه مداخله دستگاه عدالت کیفری است. این ضرورت حداقل ایجاب می‌کند که در این جرایم شروع دعوی عمومی تابعی از خواسته‌های بزه دیده باشد. حال در جرایمی که دارای جنبه خصوصی بوده و مجازات آن از نوع بازدارنده است، ضرورت شکایت شاکی خصوصی برای شروع دعوی عمومی احساس می‌شود، چگونه ممکن است علی‌رغم تمایل بزه دیده به پیگیری پرونده، صرفاً به دلیل مقررات دست و پا گیر

و اطلاع دادرسی، پرونده مختومه گردد؟ طبق ماده ۱۷۳ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۷۸ چنانچه بزه دیده شکایت نماید و دادسرا در راستای امر تعقیب، متهم را تحت پیگرد قرار بدهد. بزه دیده نیز به موازات اقدامات دادسرا مستمرا پیگیر پرونده باشد و هیچ وقفه یا تعللی در امر تعقیب صورت نگیرد، چنانچه علی رغم تمامی این پیگیری ها، پرونده در مواعد مقرر قانونی منتهی به صدور حکم نشود، به حکم قانون باید قرار موقوفی تعقیب صادر شود. این امر نقض مسلم حقوق بزه دیده در فرآیند عدالت کیفری است.

جامه عمل پوشاندن به جنبه های حمایتی بزه دیده بیش از هر چیز در گرو تصویب قوانین و مقررات ویژه ای است تا بر پایه یک سیاست جنایی تقنینی بزه دیده مدار این حقوق تضمین گردد. (رایجیان اصلی، ۱۴۳: ۱۳۸۴)

۷. نتیجه گیری

اگر قائل باشیم، هدف حقوق حمایت از حقوق فردی است، باید انتظار داشته باشیم که قواعد حقوقی تامین کننده آزادی افراد و احترام به شخصیت و حقوق طبیعی آنها خواهند بود. زیرا از این دیدگاه آنچه در عالم خارج اصالت دارد، انسان است و آنچه هدف اصلی حقوق تلقی می شود حمایت از منافع شخص است. (کاتوزیان، ۳۶: ۱۳۸۳) ولی چنانچه هدف قواعد حقوقی را تامین سعادت اجتماعی و ایجاد نظم در روابط زندگی مشترک افراد بدانیم، در این صورت حفظ نظم و برقراری عدالت در روابط اجتماعی، ضرورت پیدا می کند. اما واقعیت این است که هدف حقوق و قواعدی که قانون گذار به عنوان قواعد الزام آور ایجاد می کند همان گونه که علمای حقوق نیز تاکید کرده اند، باید حفظ منافع انسان و در عین حال در برگیرنده منافع اجتماع باشد. به همین جهت گفته شده است که عدالت عبارتست: از ایجاد تعادل و توازن بین منافع فردی و اجتماعی. (همان، ۴۲)

اگر پذیرفته شود که مبنای اصلی حقوق، عدالت است، در این صورت هم قانون گذار باید از عدالت تبعیت کند و هم پیروان قانون در صورتی ناگزیر از اجرای آنند که دستور حکومت و قانون گذار را عادلانه بیابند. بر این اساس هر گاه قاعده یا قانونی با مبنای اصلی خود ناهماهنگ باشد، فقط صورت قانون خواهد داشت و اگر

شهروندان تظاهر به اطاعت از آن نمایند، در وجدان پاک خود تکلیفی به تبعیت از آن حس نخواهند کرد.

واقعیت این است که در حال حاضر پژوهشگران علم حقوق و قضات نباید رسالت خود را در تبیین قوانین موجود بیندارند، بلکه علاوه بر آن باید ارزش و اعتبار قواعد حقوقی و قوانین موجود را با توجه به اهداف و مبانی آن‌ها تعیین کنند. بدین جهت علمای حقوق راهنمایان و مشاورین قانون‌گذارند و باید هر قانونی را که به تصویب می‌رسد با توجه به اهداف و مبانی آن ارزیابی و نقادی نموده و بهترین قانون را به قانون‌گذار پیشنهاد نمایند. بدین ترتیب از آنجا که نداشتن قانون و داشتن قانون بد، هر دو نیل به عدالت را غیر ممکن می‌سازند، لازم است قانونی تدوین شود که از جمیع جهات عادلانه باشد.

در قوانین قبل از انقلاب اسلامی، به ویژه قانون مجازات عمومی تأسیس حقوقی مرور زمان به عنوان یکی از موارد سقوط دعوی عمومی پذیرفته شده بود. قانون‌گذار در سال ۱۳۷۸ این تأسیس حقوقی را که وجاهت شرعی آن زیر سوال رفته بود، در حوزه محدودی از حقوق کیفری یعنی جرایم دارای مجازات بازدارنده یا اقدام تأمینی پذیرفت. صرف نظر از این که مرز دقیق جرایم بازدارنده و جرایم تعزیری مشخص نیست و بصورت موردی این ابهام توسط رویه قضایی رفع می‌شود و همچنین صرف نظر از این که مصادیق جرایمی که ضمانت اجرای آن‌ها اقدامات تأمینی و تربیتی باشد، مشخص نیست، قسمتی از ماده ۱۷۳ قانون آئین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری، درک بدیع قانون‌گذار را در مورد مرور زمان نشان می‌دهد.

قانون‌گذار اطاله دادرسی و تاخیر در صدور حکم را نوعی مرور زمان تلقی کرده است. در حالی که هدف و فلسفه مرور زمان غیر از آن چیزی است که در ذهنیت قانون‌گذار بوده است. مرور زمان، مسبوق به سابقه قانون‌گذاری بوده و رویه قضایی تثبیت شده‌ای نیز ابعاد مختلف آن را روشن کرده بود. بدعت در یک تأسیس حقوقی که دارای سابقه است یا ناشی از عدم توجه قانون‌گذار به سوابق یا ناشی از عدم درک صحیح مبانی و اهداف تأسیس مورد نظر است. به هر دو جهت اقدام قانون‌گذار منطقی نیست.

معمول این است که اگر قانون‌گذار اشتباهی مرتکب شد، رویه قضایی با مهجور و

متروک گذاشتن قانون، عملاً خطای قانون‌گذار را متذکر می‌شود، اما متأسفانه استناد برخی از قضات به ماده ۱۷۳ و موقوف کردن تعقیب متهم به دلیل عدم صدور حکم در مواعد تعیین شده، مهر تأیید بر اقدامات قانون‌گذار نهاده‌اند. به طوری که این اشتباه مجدداً در پیش نویس لایحه قانون مجازات اسلامی در حال شکل‌گیری است.

درست است که گفته می‌شود علم با آزمون و خطا پیشرفت می‌کند و باید از اشتباهات عبرت گرفت، (چالمرز، ۵۸: ۱۳۷۸) اما در جایی که ابطال یک ایده مسجل گردیده، آزمودن خطا، خود خطای بزرگتری است.

خطا بودن درک قانون‌گذار در سال ۱۳۷۸ به دلیل تعارض این بدعت با مبانی و اهداف پذیرش مرور زمان و همچنین به دلیل نادیده گرفتن حقوق بزه دیده و جامعه- که در حال حاضر مورد تأکید سیاستگذاران جنایی تقنینی است- مسلم است. بنابراین لازم است در اصلاحات جدید و مخصوصاً در تدوین قانون آیین دادرسی کیفری و پیش نویس لایحه قانون مجازات اسلامی مورد توجه قرار گیرد.

یادداشت‌ها

۱. طبق ماده ۴۸ قانون مجازات عمومی ۱۳۵۲: "در جرایم قابل گذشت که تعقیب موکول به شکایت مجنی علیه است چنان‌چه وی تا شش ماه از تاریخ اطلاع از وقوع جرم شکایت نکند، حق تعقیب جزایی او ساقط خواهد شد".

۲. طبق ماده ۱۱ قانون صدور چک، چنان‌چه دارنده چک تا شش ماه از تاریخ گواهی عدم پرداخت بانک، اقدام به شکایت ننماید، حق شکایت کیفری خود را از دست می‌دهد.

۳. ماده ۱۷۴ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری: "در موارد مذکور در ماده قبل هر گاه حکم صادر گردیده ولی اجرا نشده باشد پس از انقضا مواعد مقرر در همان ماده از تاریخ قطعیت حکم، اجرای آن موقوف می‌گردد".

۴. در ماده ۱-۱۶۴ پیش نویس لایحه قانون مجازات اسلامی آمده است "مرور زمان، تعقیب جرایمی را که مجازات قانونی آن‌ها تعزیری با بازدارنده و یا اقدامات تامینی و تربیتی است و از تاریخ وقوع جرم تا انقضای مواعد زیر تقاضای تعقیب نشده و یا از تاریخ اولین اقدام تعقیبی تا انقضای این مواعد، به صدور حکم قطعی منتهی

نشده باشد، موقوف می‌کند..."

۵. طبق ماده ۶۶۰ قانون مجازات اسلامی: مجازات جرم استفاده غیرمجاز انشعاب آب، برق و گاز تا سه سال حبس است و بر اساس بند ب ماده ۱۷۳ قانون آیین دادرسی کیفری، در جرایمی که مجازات مقرر کمتر از سه سال حبس باشد با انقضای مدت پنج سال، مشمول مرور زمان می‌شود.

۶. رای شماره ۲۶۶۵/۱۰۷۵۶۰ مورخ ۱۳۰۶/۱۲/۸ رای شماره ۷۳۴ مورخ ۱۳۱۹/۳/۱۴ شعبه دوم دیوان عالی کشور.

۷. برای مطالعه بیشتر در زمینه نقش بزه دیده در تکوین عمل مجرمانه رک: بزه دیده و بزه دیده شناسی، ژرار لپز و ژینافیلیزولا، ترجمه‌ی روح‌الدین کرد علیوند و احمد محمدی، مجمع علمی و فرهنگی مجد، چاپ اول، ۱۳۷۹.

۸. کنوانسیون اروپایی پرداخت غرامت به بزه دیدگان جرایم خشونت بار، ۲۴ نوامبر ۱۹۸۳ شورای اروپا.

۹. اعلامیه اصول بنیادی عدالت برای بزه دیدگان و قربانیان سو استفاده از قدرت (قطعنامه ۴۰/۳۴ مجمع عمومی سازمان ملل متحد) اعلامیه اصول بنیادی به کارگیری برنامه عدالت ترمیمی در موضوعات جنایی (قطعنامه شماره ۱۲/۲۰۰۲ شورای اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل متحد).

۱۰. در چارچوب تلاش‌های دولت فرانسه در زمینه تهیه یک طرح قانونی در زمینه کمک به بزه دیدگان و تصویب آن در مجلس، نخست وزیر وقت فرانسه آقای لیونل ژوسپن در سال ۱۹۹۸ به خانم ماری نوئل لینمان ماموریت داد تا با تشکیل یک گروه کاری، پیشنهادهایی را ارائه نماید. ما حاصل تلاش‌های این گروه کاری متهی به ارایه ۱۱۴ پیشنهاد به دولت فرانسه در زمینه رعایت حقوق بزه‌دیدگان شد.

منابع

آخوندی، محمود. (۱۳۸۸). *آیین دادرسی کیفری*. جلد اول، چاپ چهاردهم، تهران: سازمان چاپ و انتشارات.

آشوری، محمد (۱۳۸۷). *آیین دادرسی کیفری*. جلد اول، چاپ سیزدهم، تهران: سمت.

آلن اف، چارلمرز. (۱۳۸۷). چستی علم. ترجمه‌ی سعید زیبا کلام، چاپ اول، تهران: سمت.

ابراهیمی، پیمان. (۱۳۸۴). بزه دیده به منزله شاکی. مجله حقوقی دادگستری، ۵۲ و ۵۳ (پاییز و زمستان).

جعفری لنگرودی، محمدجعفر. (۱۳۶۷). ترمینولوژی حقوق. چاپ دوم، تهران: گنج دانش.

جورج پی، فلچر. (۱۳۸۴). مفاهیم بنیادین حقوق کیفری. ترجمه‌ی سیدمهدی سیدزاده، چاپ اول، مشهد: آستان قدس رضوی.

داوید، رنه. (۱۳۶۱). نظام‌های بزرگ حقوقی معاصر. ترجمه‌ی دکتر سیدحسین صفایی؛ دکتر محمد آشوری و دکتر عزت‌الله عراقی، چاپ دوم، تهران: نشر دانشگاهی.

رایجیان اصلی، مهرداد. (۱۳۸۷). بزه دیده‌شناسی حمایتی، چاپ اول، تهران: نشر دادگستر.

رایجیان اصلی، مهرداد. (۱۳۸۴). بزه دیده در نظام عدالت جنایی. مجله حقوقی دادگستری، ۵۲ و ۵۳ (پاییز و زمستان).

زراعت، عباس. (۱۳۸۴). قانون آیین دادرسی کیفری در نظم حقوقی کنونی. چاپ دوم، تهران: خط سوم.

ساریخانی، عادل. (۱۳۸۱). مطالعه تطبیقی مرور زمان در حقوق کیفری ایران، فرانسه و مصر. رساله دکتری دانشگاه تربیت مدرس.

ضرابیان، غلامرضا. (۱۳۷۲). آیین دادرسی کیفری. چاپ اول، تهران: گنج دانش.

کاتوزیان، ناصر. (۱۳۸۳). مقدمه علم حقوق. چاپ ۲، تهران: شرکت سهامی انتشار.

لپز، ژرار و ژینافیلیزولا. (۱۳۷۹). بزه دیده و بزه دیده‌شناسی، ترجمه‌ی روح‌الدین کردعلیوند و احمد محمدی، چاپ اول، تهران: مجمع علمی و فرهنگی مجد.

مدنی، سید جلال‌الدین. (۱۳۸۳). رویه قضایی. چاپ چهارم، تهران: پایدار.

مدنی، سیدجلال‌الدین. (۱۳۷۸). *آیین دادرسی کیفری*. چاپ اول، تهران: پایدار.

مجموعه آراء وحدت رویه دیوان عالی کشور.

فصلنامه پژوهشی و تحلیلی آموزشی مجد (حقوقی). (۱۳۸۶)، مجمع علمی پژوهشی

مجد، ویژه لایحه قانون مجازات اسلامی، ۱ (۲)، پاییز.

Archive of SID